

پیش زمینه‌های اقتصاد برای دموکراسی در بوته نقد

سیداحسان خاندوزی

مقدمه

کرد: اول مبانی معرفتی - انسان شناختی و دوم مبانی سیاسی - اقتصادی و در تمام مطلب بر آن بود که خط شکن گونه دوم توجیه دموکراسی باشد و تصویری از ریشه‌ها و لوازم آن در اقتصاد ایران ارائه نماید. نقطه عزیمت وی از تقسیم کالاها به خصوصی و عمومی است. در تعیین کمیت و کیفیت تولید کالای خصوصی و قیمت گذاری آن، حاکمیت با ساز و کار بازار و مشتری مداری است. اما کالاهای عمومی (حقوق مالکیت، امنیت و غیره) از سوی تولید کننده‌شان غیر قابل تخصیص و از جهت مصرف کنندگانشان رقابت ناپذیرند. تولید کننده این کالاها فقط حکومت و دولت و مصرف کنندگانی که هزینه را می پردازند، تمام مردم اند. در غیبت سازوکار قیمت بازار، کالاهای عمومی از طریق دموکراسی مورد کنترل مشتریان اند و در جستجوی راهی برای گشودن مباحث و مطالعات بین رشته‌ای و باز گشتن به دامن علم «اقتصاد سیاسی» (به جای محصور ماندن در دانش اقتصاد محض) بودم که به مطلب «پیش زمینه‌های اقتصادی برای دموکراسی» اثر آقایان غنی نژاد و نیلی برخورددم. ابتداء خوشحال شدم، اما خیلی زود این شعفر، رنگ باخت و ضعفها و نارساییهای فراوانی در کنار نقد به ذهن خطور کرد. سرانجام ابهام و اجمال‌های سفسطه انگیز هر دو گفتار نگارنده را بر آن داشت که پاسخی درخور بنگارد باشد تا به جامعیت باب مناقشات میان رشته‌ای افزوده شود و رونقی نیز باشد بر بازار مباحث اقتصاد سیاسی.

آقای نیلی در گفتار خویش، دو گونه مبنا را برای توجیه دموکراسی از یکدیگر تفکیک



رأی مردم است که پیام عرضه و کیفیت خوب این کالاها را به گوش حاکمان می‌رساند.^۲ در این قالب دموکراسی و اقتصاد بازار از منطقی مشترک پیروی می‌کنند و آن انتخاب عمومی برای حداکثر سازی رفاه است. وی نتیجه می‌گیرد با افزایش سطح مشارکت سیاسی مردم، رشد اقتصادی نیز صعود را تجربه خواهد کرد. او که از تأیید نشدن این فرضیه در تجربه به خیر نیست، نداشتن شاخص دموکراسی و نقش خنثی کننده باز توزیع توسط دولت را عمده دلایل این مسأله ذکر می‌کند.

در ادامه وی منطق مالی درست میان دولت و مردم (تأمین مالی از سوی مردم) را ابزار مطالبه‌گری مردم و ضامن دموکراسی می‌شمارد و به صراحت دولت مطلوب را شبگرد مزدگیر نام می‌نهد.^۳ اگر چنین نباشد و بعکس معیشت مردم در کف دولت باشد، آزادی نقد و عمل سیاسی از جامعه رخت بر بسته و شفافیت و پاسخگویی سیاسی و اقتصادی دولت نیز کریمانه و بدون ضمانت خواهد بود. وی در جای دیگری ضمن تأکید بر ضرورت منشأ اقتصادی برای دموکراسی، قدرتمند کردن بخش خصوصی مولد و قشر متوسط مستقل را بهترین راه ایجاد دموکراسی بیان می‌کند. در این راستا سیاست‌های اقتصادی ابتدای دهه ۱۳۷۰ موفق تر از عملکرد اصلاح طلبان سیاسی پس از دوم خرداد ارزیابی شده است.^۴

دکتر غنی نژاد نیز با تقسیم نظامهای اقتصادی به سه دسته: سنتی، دولتی و بازار رقابتی، نوع اخیر را تنها نظام سازگار با دموکراسی می‌شمارد. دموکراسی واقعی نیز نه به معنای حاکمیت اراده اکثریت مردم بلکه به عنوان روش حل و انتقال قدرت توسط رأی مردم مطرح است. بنا به نظر ایشان در سیستم دموکراتیک، مشروعیت نظام و قانون نه متکی به رأی مردم بلکه ناشی از احترام به حقوق و آزادیهای عموم است. از اینرو نمی‌توان با ابزار دموکراتیک، آزادی را سلب نمود. وی نتیجه می‌گیرد که بدون آزادیهای اقتصادی و در نظام اقتصاد دولتی، امکان برقراری دموکراسی وجود ندارد و این گره دموکراسی در ایران است.^۵ دموکراسی انتخاباتی، اراده‌ها و احزاب آزاد لازم دارد و در جامعه‌ای با معیشت دولتی، این آزادی ممکن نخواهد بود. دولت باید مستخدم مردم باشد زیرا آنها هزینه‌اش را می‌پردازند. به عنوان خلاصه می‌توان گفت اولین قدم در راه رسیدن به دموکراسی، آزاد کردن اقتصاد

است و آزاد کردن هم خصوصی سازی را شامل می شود و هم لغو بوروکراسی دولتی و آزادسازی اقتصاد را.

به عنوان نخستین گام در بررسی و نقد گفتارهای فوق، عمده ترین اشکال صوری که به چشم می خورد، عدم ذکر و اشاره به هیچ منبع و مأخذ و حتی نام صاحبان نظریات مذکور در متن است که اقتضائات گفتار (در

مقابل نوشتار علمی) تنها جزئیات را توجیه می کند. همچنین هیچ یادی از نگرشها و مکاتب رقیب به میان نیامده و در نتیجه کوششی هم برای پاسخ به استدلالهایشان به عمل نیامده است. دومین نقد صوری به شیوه برخی استدلالها بر می گردد به طوری که نتایج با یک جهش منطقی از مقدمات آورده شده است. حال آنکه می توان ضمن قائل بودن به درستی مقدمات، زیر بار نتیجه مورد ادعای نویسنده نرفت. به عنوان نمونه وقتی دکتر نیلی از تشابه منطقی درونی دموکراسی و اقتصاد بازار سخن به میان آورد، ناگاه نتیجه می گیرد که با افزایش سطح مشارکت انتخابات، رشد اقتصادی نیز روند صعودی خواهد یافت. یا در جای دیگر که بحث از آفات منابع غیر مالیاتی حکومت می کند، در کنار یک استنتاج صحیح یعنی

ملزم ندیدن دولت برای پاسخگویی و شفافیت، یک نتیجه غیر ضروری می گیرد و آن محدودیت انتقاد و آزادی سیاسی از جانب مردم است. در حالیکه این پدیده مختص زمانی است که رشته ارتزاق عموم مردم در دست دولت باشد، حال می خواهد منابع درآمد دولت مالیاتی باشد یا وابسته به منابع طبیعی.

الف) ابهام در مفاهیم اساسی

اکنون اجازه دهید با تیغ نقد آخته به محتوای این دو گفتار پرداخته و مهمترین مدعیات را که رابطه میان دموکراسی و توسعه اقتصادی است بررسی کنیم: در کالبد شکافی مفاهیم کلیدی ادعا، نمایان ترین ابهام در گفتار آقای نیلی مربوط به واژه دموکراسی است. گوینده از ابتدا به گونه ای درباره دموکراسی سخن می گوید و از آن در استدلال خویش بهره می برد که گویی برداشتی مشترک و اجماعی از دموکراسی در اذهان او و مخاطبانش وجود دارد و اصلاً نیازی نمی بیند که قدری منظورش را روشن تر و دقیق تر بیان کند. با توجه به طیف وسیعی از مناقشات که در ادبیات پیرامون دموکراسی وجود دارد، تعیین کننده ترین و منطقی ترین پرسش در



مقابل ادعای فلان رابطه میان دموکراسی و توسعه اقتصادی، این است: کدام دموکراسی؟ قطعاً همه انواع و برداشتها از دموکراسی شامل حکم ارتباط فوق نخواهند شد. در مختصرترین عبارات می توان گفت، برحسب اینکه هدف اصلی حکومت دموکراسی را تأمین آزادی فرد، فضیلت مدنی یا برابری سیاسی بگیریم، تعابیر مختلفی از دموکراسی به دست می آید که هر یک به نوع جداگانه ای از دموکراسی می انجامد مثلاً دموکراسی لیبرال یا دموکراسی مشارکتی (در مفهوم «روسوایی»). همچنین برحسب اینکه آیا دموکراسی حکومت اکثریت است یا حکومت قانون، شکل دموکراسی فرق می کند. برحسب شیوه مشارکت مردم، از دموکراسی مستقیم و یا مبتنی بر نمایندگی سخن گفته می شود. همچنین براساس اینکه آیا دموکراسی تنها به برابری سیاسی افراد از نظر مشارکت در قدرت نظر دارد یا بر برابری اقتصادی مردم هم تأکید می کند، دموکراسی لیبرال و اجتماعی از هم جدا می شوند. دموکراسی اجتماعی نیز انواعی چون دموکراسی صنعتی و صنفی دارد. به همین ترتیب ترکیب ایدئولوژیهای چون سوسیالیسم یا مسیحیت با دموکراسی، انواع خاصی از آن را ایجاد کرده است.^۶

درست همین ابهام مغالطه آمیز در دومین مفهوم کلیدی ادعا، یعنی توسعه اقتصادی به چشم می خورد. آگاهان به ادبیات توسعه می دانند که قطعاً گوینده در موضوع ارتباط دموکراسی سیاسی با رشد یا نرخ رشد اقتصادی نظریه پردازی نمی کند. زیرا توسعه مفهومی ارزشی و ناظر به اهداف و روشهای نهادی خاص است.^۷ به بیان دیگر توسعه شامل اجزاء فراتر از رشد اقتصادی است و دربرگیرنده کالاهایی غیر اقتصادی چون آموزش، بهداشت و حقوق آزادی.^۸

حال این پرسش به میان می آید که براساس کدام دیدگاه و نظریه توسعه اقتصادی، چنان رابطه ای بین دموکراسی و توسعه وجود دارد؟ ما در اینجا در مورد چرایی انتخاب فلان نظریه توسعه از سوی گوینده نمی پرسیم بلکه فقط از چیستی آن جويا می شویم. از اساتید روش دانی چون غنی نژاد و نیلی انتظار نیست که مفاهیم را به صورت کلی و غیردقیق دراستدلال خویش به کار برند. حال آنکه ایشان تشطط آراء رقیبان توسعه نئوکلاسیک، مانند ساختارگرایی،^۹ وابستگی جدید،^{۱۰} نهادگرایی^{۱۱} و غیره را در خصوص اقتصاد سیاسی و مؤلفه های چون

دموکراسی می‌دانند. اگر بسیاری صاحب‌نظران توسعه مانند میردال در کنار شاخصهایی چون بهره‌وری، سطح زندگی، استقلال و وحدت ملی، تغییرات نهادی و تساوی اجتماعی از دموکراسی عمومی نیز یاد کرده‌اند، فراوانند آن‌انکه چنین نمی‌اندیشند^{۱۲} و شایسته بود این موضع تصریح شود تا بتوان در همان چارچوب به نقد پرداخت. به قول «هیدن» توسعه و دموکراسی هر دو مفاهیمی دشوارند و برای هر گروه و فرد معانی متفاوتی دارند، به طوری‌که در طول پنج دهه گذشته، توسعه شاهد یک سیر مفهومی بوده. از ترادف با مدرنیزاسیون تا غلبه بر نابرابریهای اجتماعی و تا فراهم کردن فرصت برای نهادها و بازارها و شدیدتر از آن نزاع در تعریف دموکراسی بوده است.^{۱۳}

البته با مرور دیگر نوشتارهای دو صاحب‌نظر فوق، می‌توان پاسخ دو پرسش مفهومی مذکور را تا حدی روشن ساخت. برای گذر از این بخش و رسیدن به دیگر نقد و نظرها، خواننده محترم را به مقاله خود ارجاع می‌دهم که در آنجا از هر دو صاحب‌گفتار فوق به عنوان چهره‌های نظریه‌پردازی بازار آزاد در اقتصاد ایران نام برده و شواهد آورده شده است.^{۱۴} بنابراین می‌توان عنوان

گفتار را این چنین منقح نمود: رابطه لیبرال دموکراسی با توسعه اقتصاد سرمایه‌داری. همچنین به جهت متوقف نماندن در مبادی، از دلایل ترجیح و مطلوبیت دیدگاه لیبرال از انواع دموکراسی و نگرش سرمایه‌داری نئوکلاسیک از میان الگوهای توسعه اقتصادی، درمی‌گذریم و این مناقشه پر دامنه و معرکه مرد افکن را به فرصتی دیگر وا می‌گذاریم. اما به خواننده یادآور می‌شوم که اگر بنا بر نقد خارج از پارادایم متن بود، سرنوشت سازترین مبنا در بحث دو انتخاب فوق (لیبرالیسم از گونه‌های دموکراسی و سرمایه‌داری از الگوهای توسعه) درمی‌گرفت و حتی مرور آراء منتقدان بلندقامت لیبرالیسم و سرمایه‌داری برای نشان دادن کاستی‌ها و تالی فاسدهای این دو انتخاب کفایت می‌کرد. اما اکنون بنا بر مباحثات در مبادی است، هر چند جا داشت گویندگان در کنار اثبات نظر خویش، ردی نیز بر رقیبان هدیه می‌دادند. همچنین با چنین ابهامی نتایج و کارکردهایی هم که گوینده از استقرار دموکراسی در نظر دارد، مخدوش خواهد بود. البته برای ما نیز برپایی نظامی که آزادی نقد و عمل سیاسی - اقتصادی را حق مردم و موجب سلامت و کارآیی نظام بداند، مطلوب



است اما با صحبت بی قید و وصف (مطلق) از دموکراسی نمی توان تحقق ارزشهایی را قطعی دانست. «مثلاً فرض کنید شما در شهری ساکن اید که باروشهای تصمیم گیری دموکراتیک، به شکنجه برخی گروههای مذهبی، تبعید و محرومیت برخی اقشار دیگر یا سوزاندن مجرمان خرده پا حکم می دهند. قطعاً شما به پشتوانه دموکراتیک بودن قوانین، از ابراز انزجار نسبت به این اعمال دست نخواهید کشید. اما پرسش مهم این است که آیا ما آن نهادها را حتی با وجود چنین قوانینی تأیید می کنیم یا نهادهای غیر دموکراتیک اما منصفانه را ترجیح می دهیم؟

صف سوسیالیست ها و لیبرالیست ها در اینجا جدا می شود. دموکراسی یک روش یا نظام نهادی ویژه برای مشروعیت و اداره سیاسی امور است و در نتیجه از نشستن در جای هدف و برآوردن قطعی ارزشهای خاص ناتوان.^{۱۵} رسیدن به اهداف و ارزشهای ویژه بستگی به زمینه های تاریخی و چارچوبهای اجتماعی دارد و بی معناست اگر بخواهیم بدون اشاره به زمان و مکان و شرایط اجتماع در مورد کارکردهای دموکراسی سخن بگوییم.^{۱۶} البته تعیین اولویت و جهت دموکراسی در مقاله جناب غنی نژاد روشن تر

است و از آن به عنوان وسیله حفظ آزادیهای فردی و حوزه خصوصی و مدنی یاد شده که منطبق با دموکراسی لیبرال می باشد.

ب) استقلال توسعه اقتصادی از دموکراسی

نقد مدعای محوری مقاله را از این نکته آغاز می کنم که قائلان به انواع رابطه میان دموکراسی و توسعه اقتصادی را می توان در سه مقوله جای داد: نخست آنانکه این دو را مستقل از یکدیگر دانسته و هیچ ربط سلبی یا ایجابی در میان نمی بینند. به عنوان نمونه دکتر «کاتوزیان» وقتی در مورد زمینه های توسعه اقتصادی می نویسد، ابتدا اشاره می کند که توسعه مستمر اقتصادی و ظهور جامعه صنعتی نیاز به انباشت درازمدت سرمایه داشت و این نیز نیاز به طبقه ای داشت که هم از امنیت مالکیت برخوردار باشد (آزادی مالکیت خصوصی) و هم انگیزه جمع کردن و گسترش مالش را داشته باشد.

اما پس از این و در نتیجه گیری هرگونه ارتباط محکم تاریخی را زیر سؤال می برد و می نویسد: «به زحمت می توان گفت که انقلاب صنعتی انگلیس در محیطی که ما امروزه به عنوان یک محیط دموکراتیک

است اما با صحبت بی قید و وصف (مطلق) از دموکراسی نمی توان تحقق ارزشهایی را قطعی دانست. «مثلاً فرض کنید شما در شهری ساکن اید که باروشهای تصمیم گیری دموکراتیک، به شکنجه برخی گروههای مذهبی، تبعید و محرومیت برخی اقشار دیگر یا سوزاندن مجرمان خرده پا حکم می دهند. قطعاً شما به پشتوانه دموکراتیک بودن قوانین، از ابراز انزجار نسبت به این اعمال دست نخواهید کشید. اما پرسش مهم این است که آیا ما آن نهادها را حتی با وجود چنین قوانینی تأیید می کنیم یا نهادهای غیر دموکراتیک اما منصفانه را ترجیح می دهیم؟

صف سوسیالیست ها و لیبرالیست ها در اینجا جدا می شود. دموکراسی یک روش یا نظام نهادی ویژه برای مشروعیت و اداره سیاسی امور است و در نتیجه از نشستن در جای هدف و برآوردن قطعی ارزشهای خاص ناتوان.^{۱۵} رسیدن به اهداف و ارزشهای ویژه بستگی به زمینه های تاریخی و چارچوبهای اجتماعی دارد و بی معناست اگر بخواهیم بدون اشاره به زمان و مکان و شرایط اجتماع در مورد کارکردهای دموکراسی سخن بگوییم.^{۱۶} البته تعیین اولویت و جهت دموکراسی در مقاله جناب غنی نژاد روشن تر

است و از آن به عنوان وسیله حفظ آزادیهای فردی و حوزه خصوصی و مدنی یاد شده که منطبق با دموکراسی لیبرال می باشد.

ب) استقلال توسعه اقتصادی از دموکراسی

نقد مدعای محوری مقاله را از این نکته آغاز می کنم که قائلان به انواع رابطه میان دموکراسی و توسعه اقتصادی را می توان در سه مقوله جای داد: نخست آنانکه این دو را مستقل از یکدیگر دانسته و هیچ ربط سلبی یا ایجابی در میان نمی بینند. به عنوان نمونه دکتر «کاتوزیان» وقتی در مورد زمینه های توسعه اقتصادی می نویسد، ابتدا اشاره می کند که توسعه مستمر اقتصادی و ظهور جامعه صنعتی نیاز به انباشت درازمدت سرمایه داشت و این نیز نیاز به طبقه ای داشت که هم از امنیت مالکیت برخوردار باشد (آزادی مالکیت خصوصی) و هم انگیزه جمع کردن و گسترش مالش را داشته باشد.

اما پس از این و در نتیجه گیری هرگونه ارتباط محکم تاریخی را زیر سؤال می برد و می نویسد: «به زحمت می توان گفت که انقلاب صنعتی انگلیس در محیطی که ما امروزه به عنوان یک محیط دموکراتیک

می‌شناسیم پدید آمده اگرچه وجوه اساسی دموکراسی تا آن زمان در انگلستان رشد کرده بود. این نکته در مورد فرانسه حتی پس از انقلاب بیشتر واقعیت دارد چون دموکراسی مدرن در این کشور از سال ۱۸۷۱ یعنی با تأسیس جمهوری سوم استوار شد. همچنین درباره آلمان عصر «ویلهم» اول و صدر اعظم آهنین او، هرچند در آنجا نیز رشد سیاسی به موازات توسعه اقتصادی صورت گرفت. در امپراطوری سلسله هابسبورگ (اتریش و مجارستان) و در ژاپن عصر «می جی» نیز برخی پیشرفتهای سیاسی به وقوع پیوست اما نظام سیاسی هیچیک از این دو کشور در زمان صنعتی شدن دموکراتیک نبود. در دوره اخیر، کره جنوبی و تایوان و اسپانیا بدون داشتن دموکراسی سیاسی به توسعه اقتصادی رسیدند. هم‌اکنون این تجربه در چین در حال تکوین است.^{۱۷} شاید به نظر برسد مؤلف رابطه معکوس میان دموکراسی و توسعه اقتصادی را نفی می‌کند اما اگر بیفزاییم که بسیاری نظامها تا دهه‌ها پس از توسعه اقتصاد همچنان محروم از دموکراسی می‌زیسته‌اند، نظر مؤلف را در نبود هیچ ارتباط منطقی خواهیم دانست. چنانکه «بشیریه» نیز قائل است که اقتصاد سرمایه‌داری با نظامهای

استبدادی، فاشیستی و اقتدار طلب نیز هماهنگ و همراه بوده است. از سوی دیگر سنت دموکراسی ممکن است در شرایط عدم رشد توسعه سرمایه‌داری، استقرار یابد.^{۱۸} البته می‌توان تقریر دیگری نیز از دیدگاه گروه نخست ارائه داد و آن ارتباط مشروط است. یعنی با وجود و حضور شرایط ویژه‌ای می‌تواند ارتباط ایجابی یا سلبی برقرار باشد. به نظر می‌رسد صاحب‌نظرانی مانند مورد اخیر مایل به این تقریراند که به نسبت جامع‌تر و قابل تأییدتر می‌باشد. «بشیریه» در جای دیگری به برخی هماهنگی‌ها و ناهماهنگی‌ها میان دموکراسی و توسعه اقتصادی می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که «دموکراسی و سرمایه‌داری وقتی هماهنگی دارند که هر دو به پیشبرد آرمان برابری نسبی در جامعه از حیث اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کمک کنند. توسعه سرمایه‌داری وقتی موجب ظهور نابرابریهای اساسی و فاحش گردد، طبعاً با آرمان دموکراسی ناهماهنگ می‌گردد. همچنین دموکراسی وقتی امکان تحقق بیشتری می‌یابد که قدرت سیاسی تا اندازه زیادی از قدرت اقتصادی استقلال یافته باشد. باید در عمل دید که سرمایه‌داری تا چه حد این استقلال را محقق می‌کند.»^{۱۹}

نویسنده کتاب توسعه و دموکراسی نیز با اشاره به مشروط بودن کارکرد دموکراسی برای توسعه به ذکر عواملی می‌پردازد، از جمله: انسجام نهادی و ساختاری، نقش ساختار طبقاتی، موقعیت در نظم اقتصادی جهان، تغییرات ارزشی، نظام حقوقی و مالکیت، قوت جامعه مدنی و ترتیبات سهم‌بری از قدرت^{۲۰}. اما متأسفانه صاحبان گفتار مورد نقد، چنان متأثر از اثبات‌گرایی جهانشمول هستند که بدون دقت و موردشناسی کافی، بر مسند تجویز نسخه واحد نشسته‌اند و فراموش نمی‌کنیم که گرده برداری اینان از نسخه واحد توسعه سرمایه‌داری، در سیاست‌های اقتصادی بر نامه اول بدون توجه به ویژگیهای ساختاری و مقدمات نهادی، منجر به چه بحرانها و شکاف‌هایی گردید. باز سخن حکیمانه «شومپیتر» را یادآور می‌شویم که: «بی‌معناست اگر بخواهیم بدون اشاره به زمان و مکان و شرایط اجتماع در مورد کارکردهای دموکراسی سخن بگوییم. بنابراین معقول است که یکسری پیش‌فرضهای ارزشی فراعقلانی و چهارچوبهای خاص اجتماعی را بر آن حاکم بدانیم تا نتیجه فرایند بسیار خلاف انتظار و غیر منصفانه نباشد.»^{۲۱}

ج) نظریه‌های ناسازگاری دموکراسی و سرمایه‌داری

دیدگاه دوم متعلق به کسانی است که دموکراسی و توسعه اقتصادی را مرتبط لیکن ناسازگار می‌شمارند و نوعی رابطه سلبی را در نظریات خویش تصویر می‌کنند. هرچند پیشقراول این مباحث را باید جریانهای مارکسیست دانست اما اندک اندک دامنه آن به مکتب انتقادی و دموکراتهای تکثرگرا و دیگران هم رسید. در ابتدایی‌ترین اظهار نظرها، نظریه پردازان سوسیالیسم بسیار بر آن بودند که ارزشهای خود را با دموکراسی جمع کنند. دیدگاه ایشان آن بود که سلطه بخش خصوصی بر ابزار تولید، این امکان را به طبقه سرمایه‌دار می‌دهد که هم نیروی کار را مورد بهره‌کشی قرار دهد و هم منافع خویش را بر تصمیم‌گیران سیاست تحمیل کند. پس قدرت اقتصادی سرمایه‌داران یکی از اضلاع قدرت اقتصادی ایشان خواهد بود و تا این نفوذ برداشته نشود، دموکراسی رخ نمی‌نماید.^{۲۲} شاید امروز پاسخ به این استدلال دشوار نباشد و اساساً کسی از این ادبیات در نقد خویش بهره نبرد، اما رد مستدل دیدگاه دوم باید از سوی دوستان لیبرال دموکرات جدی گرفته شود زیرا حاوی یک تناقض در

منطق سیاسی و اقتصادی آنهاست. به این معنا که تحقق واقعی دموکراسی را با توسعه به سبک سرمایه‌داری خود ویرانگر و ناسازگار می‌دانند. گمان نشود مخالفت ما متوجه حاکمیت نظام بازار و رقابت در حوزه تولید است چنانکه بسیاری از منتقدان رویکرد غالب نیز ترجیح می‌دهند در دامنه متعادلی از طیف بایستند و ترکیب بهینه و ممکن را برگزینند. همانطور که نویسنده سرمایه‌داری در عصر جهانی شدن می‌نویسد: «بازار و سرمایه‌داری دو مفهوم کاملاً متفاوت اند که اولی بنا به سرشت خود مستلزم رقابت است و دومی دقیقاً محتوایش با محدودیت‌ها و موانع رقابت تعریف می‌شود، محدودیت‌ها و موانعی که انحصار مالکیت خصوصی آنها را بر سر راه رقابت پدید می‌آورد.»^{۲۳} همچنین باید تفکیکی میان سرمایه‌داری به عنوان نظام گسترش سرمایه و توسعه اقتصادی صورت داد. زیرا توسعه بنابر طبیعت ایدئولوژیک خود، به شخص امکان می‌دهد نتایج را از روی معیارهایی مورد قضاوت قرار دهد که مقدم بر تجربه وضع شده‌اند. چنین طرح‌های اجتماعی ممکن است کم و بیش بنیادی باشند و مفاهیم متفاوتی از آزادی یا برابری، کارایی و رهایی انسان را مطرح سازند ... اما

ج) ۱ ناهماهنگی لیبرالیسم اقتصادی با دموکراسی

یکی از فروض بنیادی اسلاف نظری آقای غنی‌نژاد، منطق هماهنگ لیبرال دموکراسی در تمامی حوزه‌هاست. چنانکه «مدیسون» از این منطق واحد در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی با عبارت عقلانیت تفاهمی نام می‌برد.^{۲۵} این عقلانیت است که نظم خود جوش «هایک» را صورت داده و هماهنگی را در همه حوزه‌ها باعث می‌شود. اما از جمله مهمترین مخالفت‌های دیدگاه دوم، نقد این فرض بنیادی است که ریشه در خوش بینی‌های لیبرالیسم متقدم دارد. جمعی از بزرگترین متفکران معاصر به اختلاف و

حتی تعارض منطقی‌ها در حوزه‌ها اشاره کرده و از جنبه‌های گوناگون به آن پرداخته‌اند. جمع‌بندی ایشان آن بوده که سرمایه‌داری نه در نظریه بلکه در روندهای عملی مایل به تجزیه زندگی اجتماعی بوده و طبیعت تاریخی آن مستلزم تفکیک حوزه‌هاست. بویژه حوزه اقتصاد و سیاست. رعایت پیوستگی دقیق میان اقتصاد و سیاست و تأثیرات دوجانبه این روابط اجتماعی، ویژگی متمایز جریانهای مخالف اقتصاد کلاسیک است.^{۲۶}

از نگاه تاریخی ادعای این گروه از منتقدان بر این اساس است که «سرمایه‌داری تمرکز قدرت را از نظام اشرافیت به نظام مالیکت تغییر و نقش عناصر مدنی را کمرنگ نمود به طوری که منافع حاصل از رجهانهای سیاسی جای خود را به منافع صرف اقتصادی داد. بدین ترتیب امکان گونه متفاوتی از دموکراسی پدید آمد. در حالیکه جمهوری خواهان کلاسیک مشکل نخبگان مالک و جماعت مزدور را از طریق محدود کردن بدنه شهروندان حل کرده بودند، لیبرال دموکراسی یا سرمایه‌داری با افزایش بدنه مشارکت شهروندی به مقید ساختن قدرت پرداخت.»^{۲۷} این اعطاء مقام مدنی به تمامی اقشار و افراد و جدا کردن جایگاه طبقاتی اثری دو سویه داشت: اولاً جایگاه اقتصادی - اجتماعی، تعیین کننده حق شهروندی نیست اما ثانیاً قدرت سرمایه‌داران برای جذب مازاد تولید نیروی کار وابسته به مقام مدنی یا حقوقی نیست و برابری مدنی تأثیری در تعدیل نابرابری طبقاتی ندارد و این محدود کننده دموکراسی در نظام سرمایه‌داری است. نظم اقتصادی سرمایه‌داری این امکان را به دموکراسی می‌دهد که بتواند در رکاب استقرار برابر مدنی، نوعی همزیستی با نابرابری اجتماعی را همراه سازد و روابط اقتصادی را در همان محتوای دوگانگی باقی گذارد.^{۲۸}

بخش دیگری از این استدلال که آن هم قابل تأمل است، آشنایی نظم سیاسی و توسعه اقتصادی مدرن را یک ملاقات ناخواسته در چهار راه تاریخ اروپا می‌شمارد و به وجوه ناهمزیستی این دو می‌پردازد. مروری بر تقدم زمانی بنیانگذاران نظام سیاسی مدرن چون «هابز» و «لاک» در مقایسه با پدران اقتصاد مدرن مانند «اسمیت»، موجب تقویت این نظریه شده که: «پیشین بودن مباحث تولید لیبرالیسم از جهت تاریخی موجب شد که برای مواجهه با روابط قدرت اجتماعی

کاملاً نوین مناسب نباشند. روابطی که با سرمایه‌داری مدرن ظهور کرد. این محدودیت ذاتی لیبرالیسم در کنار آن واقعیت بود که برای هدفی بزرگتر از اصول اساسی خود پرداخته شده بود، او آمده بود تا در گفتمان سیاسی مدرن جانشین دموکراسی گردد. زیرا ترکیب لیبرال دموکراسی داستان دو عنصر نا آشنا از لحاظ تاریخی و متفاوت از جهت ایدئولوژی است و ماجرا فراتر از گسترش لیبرالیسم (دولت مشروط و حداقلی برای آزادیهای فردی) به دموکراسی و اصولی چون حق رأی همگانی است... اکنون در کشاکش فوق لیبرالیسم غالب شده و ما عادتاً دموکراسی را نیز نه به خواست توده مردم بلکه با آزادیهای مدنی، تساهل، حمایت از حوزه خصوصی و جلوگیری از تعرض حکومت به جامعه مدنی می‌شناسیم. مزایای تفکر لیبرالیسم نباید ما را از این غافل سازد که جانشینی آن با دموکراسی یک طرح ضد اصلاح و ضد دموکراسی حقیقی است.^{۲۹}

اجازه دهید به اقتصاد برگردیم. آنجا که هرچند اصول آزادی، خدماتی برای اهداف دموکراتیک دولت و شهروندان به دنبال داشت، آن موازین آزادی برای مراقبت برگونه جدید قدرت که توسط سرمایه‌داری ایجاد

شد، طراحی نشده بود، «بدین ترتیب آزادی خواهی و آرمانهای خیالی اش، خاصیت تغییر اجتماعی را از دست داد. زیرا نظم اقتصادی متعارف مستلزم روابط خاص خویش است که خارج از روندهای حق شهروندی، آزادی سیاسی و محاسبات دموکراتیک کار خود را می‌کند... اکنون از یک سو، یک حوزه سیاسی منفک پدید آمد که مؤلفه‌های فرا اقتصادی، تأثیر مستقیمی بر قدرت اقتصادی و تولید و توزیع نداشت. از سوی دیگر حوزه مستقل اقتصاد شکل گرفته بود که روابط قدرتی مستقل از حقوق مدنی و سیاسی داشت. خلاصه آنچه موجد لیبرال دموکراسی شد، دست محاسبات دموکراتیک را از حوزه قدرت سرمایه‌داری کوتاه کرد و بخش وسیعی از حوزه‌های زندگی عمومی در سلطه مالکیت خصوصی، قانون بازار و پیشینه کردن سود باقی ماند.»^{۳۰} البته همانطور که گفته شد صاحبان این نگرشها با نظم بازار مخالفت ندارند اما حدود و شروطی دارند. همین نویسنده ادامه می‌دهد که اگر استثناء کردن نهاد بازار از اعمال ملاحظات و محدودیتها و مراقبت معقول باشد، در دیگر بخشهای حوزه اقتصادی چنین نیست. اما لیبرال دموکراسی، حوزه قدرت اقتصادی را



لیبرال و آزاد رها نمود. اینگونه حتی در حوزه نظر می توان گفت لیبرالیسم برای مواجهه معقول و منصفانه با واقعیتهای جامعه سرمایه داری مجهز نشده است.^{۳۱}

اثرگذاری سیاسی یا نقش آفرینی صورتی یا محرومیت از ابزارهای جامعه مدنی (اعم از بیان، تبلیغ، جریان سازی و رقابت حزبی) بینجامد، چه جایی برای سخن از دموکراسی؟ کسانی که انحصارهای پنجگانه سرمایه داری

ج) بی مهار بودن اقتصاد و نظریه دولت

واقعیت آن است که اگر این اشکال بر اجتماع گرایان وارد باشد که ضمن تأکید بر برابریهای اقتصادی، طرفدار دولتمداری و رابطه نابرابر سیاسی بودند، خلاف این

جهانی (مالی، ارتباطاتی، تکنولوژیکی و ...) را در نظریات خویش مانع دموکراسی بین المللی می دانند، پیش از این قطبی شدگی یک اقتصاد ملی را در اثر حاکمیت بازار سرمایه داری نشان داده اند.^{۳۳}

ناهمخوانی در ایده اقتصاد سیاسی متعارف وجود دارد. به تعبیر من اقتصاد سیاسی کلاسیکهای جدید، بسیار بر انحصار و تمرکز قدرت بیمناک است اما تمرکز و قطبهای ثروت را با آغوش باز می پذیرد. تجربه تاریخی نیز مؤید آن است که نظام بازار و سرمایه داری اگر آزاد و رها شود، نظامی ذاتاً غول آفرین است. آیا همین کافی نیست که در اقتصاد بخش عمومی متعارف، انحصار را از مهمترین موارد شکست بازار برمی شمردند؟^{۳۲} البته در الگوی توسعه مبتنی بر انباشت سرمایه، از قله های ثروت (حتی انحصاری) استقبال می شود اما با دره های ناگزیر محرومیت چه باید کرد؟ مهمتر آنکه اگر این محرومیت اقتصادی به کاهش مشارکت و

مادری آن نیستیم که فهرستی از تناقضات منطقی و تجربی دموکراسی و توسعه به سبک سرمایه داری را تهیه کنیم و در این مقاله تنها به همین مورد بسنده می کنیم که اقتصاد بازار آزاد، نابرابریهای موجود در بین عوامل اقتصادی را می پذیرد و آنها را در دل خود می پروراند، در صورتیکه دموکراسی مبتنی بر حقوق مساوی تمامی شهروندان است. در نتیجه اقتصاد لیبرال بوسیله محروم ساختن بعضی از افراد از توانایی های خود جهت تأمین نیازهای اقتصادی اساسی، آنان را در اعمال حقوق سیاسی کامل خودشان نیز کم صلاحیت تر می نماید. این اقتصاد در برابر تحدید قدرت، مقاومت می کند، ائتلافهای بین شرکت کنندگان را مانع می شود و

خودخواهی را تشویق می‌کند. حال آنکه دموکراسی منوط به شناسایی صریح مسئولیت سیاسی، ائتلاف شهروندان در احزاب. سازش میان دیدگاههای فردی و شناخت عمومی از سرنوشت مشترک خود است.^{۳۴} روشن است که پیروزی اقلیت تمامیت خواه اقتصادی و سودجویان حرفه‌ای چه نتیجه‌ای در بر دارد. سرانجام دموکراسی که ساز و کارهای بازار و فساد، جایگزین آن شده بتدریج رو به زوال خواهد گذاشت. لذا ما با یک نوع دیکتاتوری بازار مواجه خواهیم شد، یعنی با یک بازار گروهای شیب‌دار که هیچ نهاد قوی دمکراتیکی برای مهار آن وجود ندارد.

این پروژه ایست که برای کشورهای در حال توسعه و نقصانهای نهادی مرتبط، بسیار محتمل و بلکه در نیم قرن گذشته پروژه غالب در آسیا و آمریکای جنوبی بوده است. اگر روندهای متفاوت در جهان توسعه یافته‌ها قابل شناسایی است، به دلیل اعمال محدودیتهای خارج از منطق سرمایه‌داری و عملکرد نهادهای مکمل بیرون از بازار می‌باشد. اصلاحات نظری و نهادی که از کانون توسعه سرمایه‌داری صورت گرفت، نشانی بود بر عدم کفایت دفاع سنتی از نظام

لیبرال سرمایه‌داری. آقای غنی نژاد و نیلی برخلاف جریان منطق نوین اقتصادی شنا نمی‌کنند پس بعید است اگر نپذیرند که یک دولت کارا جزء جدایی ناپذیر کارایی نظام اقتصادی بر اساس بازار است.^{۳۵} به طور قطع این دولت تنها شبگرد مزدگیر (در گفتار آقای نیلی) نخواهد بود. زیرا نه تنها تأمین کارایی اقتصادی با صرف این نقش دولت مضحک است بلکه چنین تقلیدهای با تأخیری بس دردناک می‌نماید (از بحث در ریشه‌های معرفت‌شناسانه و انسان‌شناسانه نظریه دولت شبگرد یا حداقلی «نوزیک» در می‌گذریم). دولت در هر صورتش لاجرم باید حافظ آزادیهای سیاسی-اقتصادی افراد و در خدمت دوهدف کارایی و عدالت باشد و زمینه حیات اخلاقی را فراهم آورد. لیکن در کنار نقش حمایت و استیفاء حقوق (شبگرد یا قاضی) باید در تقسیم عادلانه اطلاعات، فرصتها و امکانات اولیه بکوشد، نقش مکمل را برای بازار و نقش جایگزین را برای شکستهای بازار فراهم نماید، با وضع مقررات و نهادسازی در برابر انحصار و احتکار بایستد و با دخالت در سازوکار توزیعی، به هدف عدالت و توسعه انسانی هرچه نزدیکتر گردد. در غیر این صورت بروز بحرانهای سیستمی

و ساختاری (به تعبیر «هابرماس») غیر قابل اجتناب خواهد بود. تلقی هابرماس از بحرانهای ساختاری که از زیر نظام اقتصادی سرچشمه می‌گیرند، آن است که: «امروزه هیچ مخالفتی در خصوص وجود خطرات ساختاری در نظامهای اقتصاد سرمایه‌داری توسعه یافته وجود ندارد. این نظامها بدو مجبورند به مسائلی نظیر توقف یا انقطاع در فرایند انباشت مقید به چرخه اقتصادی، هزینه‌های خارجی تولید خصوصی (که توان جبران اثرات دشوار خود را ندارد) و الگوی امتیاز یا برخورداری از مزایا و وجود طبقه مرفه (که بر توزیع نابرابر ثروت و درآمد استوار است) پردازند و راه‌های سریع و مناسبی برای رفع آنها چاره نمایند. کوتاهی در نقشهای گذشته موجب شده امروز سه حوزه عمده مسئولیت معطوف دولت شود: اول تدوین سیاست‌های اقتصادی که ضامن رشد باشد، دوم تأثیر بر ساختار تولید برای رفع نیازمندیهای جمعی، سوم اصلاح الگوی نابرابری اجتماعی».^{۳۶}

تناقضی که ما در دیگر نوشتارهای سیاسی و اقتصادی آقای غنی‌نژاد و اسلاف ایشان می‌بینیم در این واقعیت نهفته است که فسادآفرینی و کنترل نباید تنها به قدرت سیاست پردازان و دولت محدود گردد. قدرت نامحدود عوامل اقتصادی در بازار نیز حداقل به همان شدت فساد آفرین است. اگر برای جلوگیری از فاسد شدن سیاست پردازان، محدودیت حوزه و زمان و معیار قدرت‌مداری تجویز می‌شود، برای جلوگیری از قدرت فاسدکننده بازار نیز راههای برون رفت لازم است. این اقتصاد دانان در نظر نمی‌گیرند که اگر همین نیروی مداخله‌گر نامطلوب (دولت) حضور نداشت، نتیجه آزادی بازار و حداکثرسازی مطلوبیت‌های فردی، در واقعیت، احتمالاً به صورت آدام‌خواری بروز می‌کرد. اینجاست که دیدگاه نوینی شکل می‌گیرد که اولویت را نه به توسعه اقتصادی یا سیاسی بلکه به توسعه فرهنگی یا مدنی می‌دهد که ناظر به نقد و مهار هر دو فساد دولتی و اقتصادی است. پژوهشگران نامدار عرصه سرمایه اجتماعی یا فرهنگی از «توکویل» گرفته تا «رابرت پاتنم» در پایان قرن بیستم بر این تأکید دارند که جوامعی با پیوندهای افقی، هنجارهای اعتماد و شبکه‌های خودجوش و همراه با حکومتی دموکراتیک، در تمام زمینه‌های توسعه موفق‌تر بوده‌اند.^{۳۷} به دیگر سخن می‌توان گفت که این توسعه

اقتصادی نیست که به ظهور و گسترش جامعه مدنی کمک می کند بلکه توسعه نتیجه گسترش و قوام این نهادهاست. نتیجه

کوشش برای توسعه مناسبات سرمایه داری در جامعه فاقد نهادهای فرهنگی ساز و قورت مدنی، اقتصادی مافیایی است که هرچند با پوشش سرمایه داری، به ذات خود نظامی در کنترل گانسترهای اقتصادی و سیاسی باقی می ماند.^{۳۸}

بسیاری از صاحب نظران پس از تجربه نوسازی ضعیف اقتصادی در اروپای شرقی به جمع بندی مشابهی رسیدند و اظهار داشتند که بازار رقابتی نیرویی اساسی در تولید کارایی و خلاقیت است اما نمی تواند به تنهایی موجب توسعه ای درونزا شود. سازمانهای حامی جامعه مدنی نقشی همسنگ دارند. قوت جامعه مدنی است که مانع بی ثباتی های سیاسی، نابرابری های اقتصادی و از هم گسیختگی اجتماعی می شود. همچنین درغیبت فرهنگ و نهادهای توسعه، نیروهای ضد مدنی و شبکه های رانت جو بر حیات اقتصادی مسلط خواهند بود.^{۳۹} این تحلیل مشابه تقریر دسته نخست در ارتباط مشروط میان دموکراسی و توسعه اقتصادی است. علاقمندم که مشتاقان به

مطالعات کمی و الگوهای سنجی را نیز به اثر معروف «رابرت بارو» ارجاع دهم.^{۴۰}

د) تقریر متفاوتی از تلازم توسعه و دمکراسی

پس از اطاله کلام در نظریه های ناسازگاری، به دیدگاه دسته سوم می پردازیم. در این دسته متفکرانی قرار دارند که میان توسعه اقتصاد و دمکراسی رابطه ای مثبت و ایجابی می بیند و در نظریه، ناسازگاری آنها و درسیاست گذاری لزوم همدوشی آنها را بر می گزینند که ادعای نوشتار مورد نقد ما در این دسته جای می گیرند. البته سازگاری این دو مفهوم می تواند صورت های متفاوتی داشته باشد مانند رابطه ایجاد ی یعنی استقرار توسعه به بسط دمکراسی خواهد انجامید. (یا به عکس) و یا رابطه استلزامی و مکملی یعنی هیچیک از دو مفهوم بدون تحقق دیگری کامل نخواهد بود و اینها مستلزم یکدیگرند. نوشتار مورد نقد ما موضع خویش را در این خصوص چندان روشن نکرده است. همچنین می توان به این فهرست اضافه کرد که آیا منظور مؤلف این است که برقراری نظام و لوازم دمکراسی در حوزه سیاست گذاری اقتصادی و بخش عمومی مطلوب و مستلزم بهترین



توسعه است؟ دمکراسی در انتخاب تیم و برنامه های کلان اقتصادی تنها یک بخش از رابطه است که در گفتار آقای نیلی ذکر شده، و می توان با توجه به اشاره کالای عمومی، رابطه دیگری دربرگزیدن پروژه های عمومی و میزان عرضه آن نیز در نظر گرفت. در این خصوص باعنایت به آشنایی اساتید بامسائلی چون «تناقض کندرسه» و نابهینه بودن بسیاری از انتخاب های عمومی در تئوری های موجود بعید است ایشان حوزه ادعای خود را به این حدود نیز گسترش دهند.

این موضع عمده طرفداران خویش را در میان اقتصاددانان جریان متعارف (لیبرال سرمایه داری) می جوید البته با تغییر در تعاریف توسعه، در میان نهادگرایان کلاسیک مانند «منسرالسون^{۴۱}» یا دیگرانی چون «آمارتیا سن» نیز مدافعان قوی به چشم می خورند. در اینجا شایسته می بینم این

دیدگاه سوم را نیز از همگنی خارج و تفکیکی در اندازم. پس از نقدهای ویرانگری که در

حوزه های هستی و انسان شناسی، فلسفه اجتماعی - سیاسی^{۴۲} و ناسازگاری درونی منطق حوزه های مختلف، به لیبرال دمکراسی وارد شد و پس از اینکه منطق یکسویه، ناعادلانه و غیردمکرات سیاست های اقتصاد

جهانی (از سوی هم مشرب هایی چون «استیگلیتز» یا منتقدانی چون «والرشتاین» و «سمیر امین») آشکار شد، نظریه های ترمیمی و تکمیلی توسعه اقتصادی با ارائه تعریفی متفاوت از توسعه و پیشنهاد کردن نظم اجتماعی و اقتصادی متفاوت در سطح روش ها و نهادها، به رابطه ای مثبت میان الگوهای جدید توسعه و دمکراسی قائل شدند. نکته ای که اینجا یادآور می شوم لزوم تفکیک دو گونه دفاع ستی و باز سازی شده از رابطه میان آن دو است. به عبارت دیگر تنها یک اشتراک لفظی میان مدعیات برخی از صاحب نظران این دسته وجود دارد و آنچه مقصود هر کسی است منطبق با منظر دیگری نیست. از این رو ترجیح می دهم کسانی چون «آمارتیا سن» را در جرگه هم اندیشان آقای غنی نژاد وارد ننمایم. و البته دلایلی را هم به اجمال بیان می کنم.

د) اصلاح الگوی توسعه به نفع دمکراسی

نویسنده کتاب توسعه به مثابه آزادی در مرزبندی دیدگاه های توسعه می نویسد: «یک دیدگاه، توسعه را به مثابه فرایند دردناک و خشن همراه با اشک و خون می بیند، جهانی

دکتر نیلی در دیدگاههای برنامه ریزی توسعه‌ای بویژه در نیمه اول دهه ۱۳۷۰ آگاه باشد، بی گمان شکاف وسیعی میان مطلوب ایشان و مقصد «سن» می بیند.

در ابتدا «سن» خود واقف است که از جهت تجربیات توسعه ای نمی تواند یک رابطه جهانشمول و قطعی را نشان می دهد و با نگرشی تکثرگرا کاملاً نسبت نتایج را بر حسب زمینه ها و نهادها و اقتضائات تاریخی می پذیرد. البته سپس از جهت تحلیل اجتماعی - اقتصادی نشان می دهد، با وجود زمینه های لازم، حتما ارتباط مثبت و تکمیل کننده ای میان توسعه اقتصادی و دموکراسی وجود داشته و دارد. در مورد نسبی بودن نتایج تجربی می نویسد: «سیمای آماری بسیار پیچیده است و مطالعات تجربی منظم شواهدی را نشان نمی دهد که میان آزادیهای سیاسی و عملکرد اقتصادی تصادم وجود دارد... رشد اقتصادی قابل توجه کشورهای اقتدارگرایی چون چین، کره جنوبی و سنگاپور تنها بخشی از واقعیت است که رابطه تلازم یا علی را بیان نمی کند... فهرست سیاستهای مناسب توسعه شامل آزادی برای رقابت، استفاده از بازارهای بین المللی، سطح بالایی از سواد

که در آن عقل خشونت رامی طلبد. بویژه این دیدگاه غفلت حساب شده از دغدغه های متفاوتی را طلب می کند که به نظر سست و ساده لوحانه می آید. در این شیوه می توان زمانی که فرایند توسعه به قدر کافی ثمره می دهد، به ایجاد شبکه های تأمین اجتماعی و خدمات عمومی و حمایت از حقوق مدنی و سیاسی پرداخت اما آنچه امروز مورد نیاز است، سخت گیری و انضباط است. این گرایش با نگاه دیگری که توسعه را اساساً فرایندی دوستانه و با خیر همگانی می بیند مغایرت دارد... من توسعه را به مثابه فرایند گسترش آزادی های واقعی که مردم از آن بهره می برند، می نگرم. در این رویکرد، گسترش آزادی هم به عنوان هدف اولیه و هم ابزارهای اصلی توسعه در نظر گرفته شده است.»^{۴۳} وی در ادامه به تشریح رابطه جدید آزادی و مشارکت سیاسی با چنین توسعه ای می پردازد و ضمن بیان ویژگی های ممتاز آزادی در بازار، آن را برای هدف عدالت و تأمین رفاه عمومی ناکافی می شمارد.^{۴۴} با چنین تحلیلی هر کسی از مطالب دکتر غی نژاد پیرامون نفی اساس عدالت توزیعی، دیدگاه خشن به توسعه مادی و اولویت به رشد کیک اقتصاد را خوانده باشد یا از تجربه

آموزش رسمی، اصلاحات موفق ارضی، شرایط عمومی تشویق سرمایه گذاری، صادرات و صنعتی کردن، شواهدی بر تعارض با مردمسالاری وجود ندارد.^{۴۵}

اما وی از فراهم کردن بنیاد نظری و تحلیلی برای موضعش غافل نیست و دست کم از سه نقش دمکراسی در توسعه اقتصادی سخن می گوید. اما تفاوت نظریه توسعه اش از همین عبارات روشن می شود: «من ضرورت و فوریت نیازهای اقتصادی را در کنار و نه جدای از آزادیهای سیاسی می بینم. سه ملاحظه اساسی وجود دارد که ما را به سمت اولویت عام آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی پایه جهت می دهد: نقش نهادی، نقش ساختاری و نقش ابزاری.»^{۴۶} به عنوان نمونه ربط نیازهای اقتصادی و آزادیهای سیاسی می تواند دارای یک جنبه ساختاری باشد. یعنی وجود این آزادیها نه تنها یک واکنش راهبردی به نیازهای اقتصادیست بلکه همچنین درک نیازهای اقتصادی خودش نیازمند وجود چنین حقوقی می باشد.^{۴۷}

«سن» با تفاوت گذاشتن میان کارکرد انواع دمکراسی ها و میان دیدگاههای توسعه و مقید دانستن ارتباط تلازمی و تام میان آنها، شاید در برخی موارد به گروه نخست نزدیک می شود. اما به هر حال وی دفاع همه جانبه و اقناع کننده ای را از رابطه تلازم در پیش می گیرد که همراه نوعی واقع بینی و نسبت علمی و اجتماعی است: «اگر چه باید قدر دان نقش و اهمیت نهادهای مردمسالار باشیم، ولی نمی توان آنها را به منزله ابزارهای مکانیکی برای توسعه تلقی کرد. استفاده از آنها مشروط به ارزشها و اولویتهای ما و نیز استفاده ایست که ما از فرصتهای ابراز نظر و مشارکت می کنیم.»^{۴۸} میزان اثر آزادیهای سیاسی به این مساله بستگی دارد که چگونه در عمل به کار گرفته می شود... ناکارآمدی در عمل را حتی در مردمسالاریهای پیشرفته نیز می توان دید. مثلا محرومیتهای مضاعف در مراقبتهای بهداشتی، آموزش و محیط اجتماعی آمریکاییهای آفریقایی تبار در افزایش نرخ مرگ و میر آنها مؤثر بوده است. بنابراین روشن است که کارکرد مردمسالاری از نوع آمریکایی نتوانسته بر این مساله غلبه کند. مردمسالاری باید به صورت خلق مجموعه ای از فرصتها دیده شود و استفاده از این فرصتها نیازمند تحلیلهای متفاوت است که به کارکرد حقوق سیاسی و مردمسالاری

بپردازد. ۴۹
موضع و حتی امثال سن می باشد.

در این مقاله ما در پی تایید هیچ دیدگاه تاریخی یا نظریه اقتصاد سیاسی ویژه ای نبودیم بلکه هدف نشان دادن چهره ای از رقیبان سرسخت، دشواریها و تناقضهای صاحبان گفتار مورد نقد بود و نه معارضه با محتوای روشهای مردمسالار و توسعه انسان مدار. بنابراین در مقام جمع بندی نمی توان به نتیجه اثباتی خاصی رسید. به این بسنده می کنیم که عرصه نظریه پردازی میان رشته ای (در علوم انسانی و اجتماعی)، نیازمند نگاهی چندبعدی و عمیقی است که با ویژگیهای روش شناسی اقتصاد متعارف راهی به کشف آن متصور نیست. در خصوص موضوع مقاله نیز، مدعی لازم و ملزوم بودن توسعه اقتصادی و دمکراسی سیاسی اگرچه با رویکردهای امثال «سن» قابل دفاع نظری می باشد، اما اولاً موضع صاحبان گفتار غیر از رویکرد فوق است، ثانیاً با این موضع نظری، نظریات رقیب تبیینهای قابل تاملی را در مورد تناقضها یا خودویرانیهای این موضع ابراز کرده اند که بدون پاسخ به چنین دشواریهایی مدعا قابل پذیرش نیست و ثالثاً تجربیات توسعه ای معارضی جدی برای این

پانوشتها

- ۱- ر.ک ماهنامه آیین، ش ۱، تیرماه ۸۳، صص ۳۰-۲۳.
- ۲- همان، ص ۲۴
- ۳- همان، ص ۲۵
- ۴- همان، ص ۲۷
- ۵- همان، ص ۳۰
- ۶- بشیریه، حسین، (۱۳۸۰) ص ۱۷۵.
- ۷- کلین و نیکسون، (۱۳۷۸) ص ۲۱.
- 8 - Pace, Rodrick (2003) p. 114
- ۹- متوسلی، محمود (۱۳۸۲)، ص ۴۹۶.
- ۱۰- همان، ص ۵۴۵
- ۱۱- همان، ص ۳۸۷
- ۱۲- کلین و نیکسون (۱۳۷۸)، ص ۲۲.
- 13 - Hgden , Goran (2002), p.2
- ۱۴- ر.ک فصلنامه راهبرد، ش ۳۲، تابستان ۸۳، صص ۲۰۰-۱۶۳.
- 15 - Schumpeter, Joseph (1987) p. 242.
- ۱۶- همان.
- ۱۷- کاتوزیان، همایون (۱۳۷۴) ص ۱۸۶.
- ۱۸- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، ص ۸۸.
- ۱۹- همان، ص ۸۹.
- 20- Hgden , Goran (2002), pp. 6-10
- 21- Schumpeter, Joseph (1987) p. 234
- ۲۲- همان، ۲۳۵.
- ۲۳- امین، سمیر (۱۳۸۲)، ص ۵۳.
- ۲۴- همان، ص ۵۲.
- ۲۵- مدیسون (۱۳۷۸)، ص ۳
- 26- Wood, Meiksins (9891) p. 19.
- ۲۷- همان، ۲۰۸.
- ۲۸- همان، ۲۱۳.

- چشمه. p. ۲۰۳، همان، ۲۰۳
- سیف، احمد (۱۳۷۸)، **تناقض دموکراسی و بازار** در اخبار
 ۷۸۷/۶. p. ۲۳۳، همان، ۲۳۳
- مدیسون (۱۳۷۸)، **اقتصاد سیاسی جامعه مدنی و حقوق**
 بشر، ترجمه قدرت احمدیان، تهران،
 بی نام (۱۳۷۷)، **محدودیت‌های بازار و دموکراسی** در
 جمهوری اسلامی ۷۷/۷۲۳. p. ۲۳۴، همان، ۲۳۴
- کلمن و نیکسون (۱۳۷۸)، **اقتصاد شناسی توسعه نیافتگی**،
 ترجمه غلامرضا آزاد، تهران، نشر وثقی.
 متوسلی، محمود (۱۳۸۲)، **توسعه اقتصادی**، تهران، انتشارات
 سمت. رجوع کنید به مؤلفان مشهوری چون:
- Rozen, Musgrave, Stiglitz**
- ۳۳- امین، سمیر (۱۳۸۲)، ص ۴-۳۱.
 ۳۴- جمهوری اسلامی، ۷۷/۷۲۳.
 ۳۵- سیف، احمد (۱۳۷۸) ص ۱.
- 36- Habermas (4991). P. 194**
37- Putnam (2000).
- ۳۸- سیف، احمد (۱۳۷۸) ص ۳۰.
39-Skidmoer, David (2000) pp. 12-15
40. Barro, Robert (1999) p. 8
41- Moncur Olson
- ۴۲- ر. ک به آثار مایکل ساندل، مک ایتایر، چارلز تیلر و
 دیگران در فارسی و انگلیسی.
 ۴۳- سن، آمارتیا (۱۳۸۱) ص ۵۱.
 ۴۴- همان، ص ۱۶۶.
 ۴۵- همان، ص ۱۷۳.
 ۴۶- همان، ص ۱۷۱.
 ۴۷- همان، ص ۱۷۶.
 ۴۸- همان، ص ۱۸۱.
 ۴۹- همان، ص ۱۷۸.
- Barro, Robert (2000), **Rule of Law, and Economic Performances, Democracy**
 Harvard University Pub.
- Schumpeter, Joseph (1987), **Capitalism, and Democracy**, Routledge Pub
- Socialism**
- Habermas, Jurgan (1994), **Legitimation Crisis**, Cambridge: Polity Pub
- Skidmore, David (2000), **Neo-liberalism and Civil society**, Losangeles: develop
- International Studies Association
 Meiksins(1995), **Democracy against**
- Wood,
Capitalism, Cambridge Pub
- Hyden, Goran (2002), **Development and**
- **Democracy**, Routledge Pub
- Pace, Rodrick (3002), **Democracy and**
 in www.europe.canterbury.ac.nz
- Development,**
- Putnam, Robert (0002), **Bowling Alone**,
 NewYork: Harvard University Pub

منابع

- سن، آمارتیا (۱۳۸۲)، **توسعه به مثابه آزادی**، ترجمه وحید
 محمودی، تهران، نشر دستان.
 کاتوزیان، همایون (۱۳۷۴)، **چهارده مقاله در اجتماع، فلسفه**
 و اقتصاد، تهران، نشر مرکز.
 امین، سمیر (۱۳۸۲)، **سرمایه داری در عصر جهانی شدن**،
 ترجمه ناصر زر افشان، تهران، نشر آگه.
 بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، **درس‌های دموکراسی برای همه**،
 تهران، انتشارات نگاه معاصر.
 نوذری، حسینعلی (۱۳۸۱)، **بازخوانی هابرماس**، تهران، نشر